

فصلنامه سیاست خارجی
سال سی و هشتم، شماره ۳، پاییز ۱۴۰۲، صص ۳۶-۵

۱

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر نظریه جهان شمولی نسبی

محمد رضا دهشیری^۱

نوع مقاله: علمی- پژوهشی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۰۷/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۲۹

^۱. استاد تمام دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه mohammadreza_dehshiri@yahoo.com

چکیده

نظریه جهان‌شمولی نسبی در روابط بین‌الملل که تلاش دارد به تبیین هم‌پیوندی دوگانه نسبی و جهان‌شمول در روابط بین‌الملل بپردازد، بر این باور است که بر اساس «نظریه وحدت در عین کثرت»، می‌توان دارای وحدت جهان‌بینی و کثرت روش بود، لذا بر پایه نظریه جهان‌شمولی نسبی می‌توان در عین بهره‌مندی از اصول اولیه ثابت و عام و جهان‌شمول، دارای الگوها و قواعد ثانویه، متکثر، متنوع، متعدد، متغیر و خاص مبتنی بر عدم قطعیت و تحول‌پذیری در روابط بین‌الملل بود. مقاله حاضر تلاش دارد به این پرسش پاسخ دهد که چگونه می‌توان نظریه جهان‌شمولی نسبی را در عرصه سیاست خارجی به کار بست و چگونه می‌توان با ایجاد سازواری بین رویکردهای جهان‌گرایانه همگن‌ساز و نسبی‌گرایانه ناهمگن، برقراری نوعی دیالکتیک بین نیروهای مرکز‌گرا و مرکز‌گریز، و هم‌خوانی بین عام‌گرایی و محلی‌گرایی در عصر جهانی-محلی شدن، رویکردی متعادل و متوازن در سیاست خارجی در فضاهای بینابینی برقرار ساخت. این تحقیق، با تأکید بر جهان‌شمولی در اصول و نسبییت در رویه‌ها استدلال می‌کند که با استفاده از رهیافت گلچین‌گرایی، می‌توان با اتخاذ رویکرد طیفی و پرهیز از دوگانه‌سازی، نوعی هم‌تکمیلی دیالکتیک‌وار بین مفاهیم به ظاهر متناقض و متضاد در سیاست خارجی از قبیل آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی، درون‌گرایی و برون‌گرایی، بین‌المللی‌گرایی و منطقه‌گرایی، و دوجانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی برقرار ساخت.

• واژگان کلیدی

جهان‌شمولی نسبی، سیاست خارجی، گلچین‌گرایی، آرمان‌خواهی واقع‌بینانه، برون‌گرایی درون‌زا.

مقدمه

انقلاب اسلامی ایران را می‌توان پیش‌قراول رویکرد جهان‌شمولی نسبی در روابط بین‌الملل دانست. حضرت امام خمینی (ره) با طرح آرمان‌هایی چون عدالت، استقلال، آزادی، نفی سلطه و پیوند سیاست و دیانت رویکردی عام را فراراه ملت‌های جهان قرار دادند؛ تا با شیوه خاص خود و متناسب با زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی خویش در جهت تحقق این آمال تلاش کنند. چنین رویکردی مظهر جمع بین‌عام‌گرایی و خاص‌گرایی به‌شمار می‌آید.

در این ره‌گذر، جمهوری اسلامی ایران با طرح الگوی مردم‌سالاری دینی، امکان پیوند جمهوریت و مردم‌سالاری با اسلامیت را متناسب با مبانی فقهی و کلامی تشیع و تسنن و زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی جوامع مسلمان فراهم ساخته است. به‌عبارت دیگر، انقلاب اسلامی ایران با طرح اسلام به‌عنوان ارزش و جمهوریت به مثابه روش معتقد است که امکان جمع بین اسلام و مدرنیته وجود دارد؛ زیرا که به جای یک مدرنیته غربی و سکولار می‌توان قائل به تکثر و تعدد مدرنیته‌های آلترناتیو و رقیب و نقش‌آفرینی نواندیشی دینی و تجدد اسلامی در عصر جهانی شدن‌های متعدد بر اساس احترام به زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی جوامع محلی بود.

بدین ترتیب، انقلاب اسلامی ایران به‌عنوان مظهر "جریان الوسطیه"، از افراط جهان‌شمولی یکسان‌ساز و تفریط نسبی ناهمگن‌گرا به دور است. این رویکرد اعتدالی جهان‌شمول‌گرایی نسبی به‌عنوان مثال در مورد حقوق بشر صادق است؛ زیرا جمهوری اسلامی ایران با طرح گفتمان "حقوق بشر و تنوع فرهنگی"، ضمن نفی رویکرد یکسان‌انگاره غربی به جهان‌شمولی حقوق بشر و نیز نفی نسبی‌گرایی گسست‌گرایانه به حقوق بشر بر اساس ویژگی‌های فرهنگی، منطقه‌ای و جغرافیایی، معتقد است که حقوق بشر فی‌نفسه جهان‌شمول است؛ زیرا که برکرامت ذاتی انسان استوار است اما تعاریف موجود از هنجارهای حقوق بشری ضرورتاً جهان‌شمول نیستند. لذا شایسته است ضمن به رسمیت شناختن "حق بر فرهنگ"¹ و نیز شناسایی حقوق فرهنگی در ابعاد فردی و جمعی، از نقش‌آفرینی گفت‌وگوهای میان فرهنگی برای دستیابی به "بینادهنیت‌های مشترک"² و اجماع متکثر در زمینه حقوق بشر جهان‌شمول استقبال کرد.

1. The Right to Culture

2. Intersubjectivity

در این ره‌گذر، نظریه جهان‌شمولی نسبی در سیاست خارجی در عین تأکید بر پایبندی به آرمان‌های اصیل انقلاب اسلامی، تنوع شیوه‌ها و سازوکارها و روش‌های تحقق آرمان را متناسب با بافت اجتماعی و ظرفیت فرهنگی ملت‌ها برمی‌تابد و مظهر "آرمانخواهی واقع-بینانه" به‌شمار می‌آید.

آن‌چه در ادامه می‌آید، تلاش دارد به این پرسش پاسخ دهد که چگونه می‌توان نظریه جهان‌شمولی نسبی را در عرصه سیاست خارجی به کار بست و چگونه می‌توان با ایجاد سازواری بین رویکردهای جهان‌گرایانه همگن‌ساز و نسبی‌گرایانه ناهمگن؛ برقراری نوعی دیالکتیک بین نیروهای مرکز‌گرا و مرکز‌گریز؛ و هم‌خوانی بین عام‌گرایی و محلی‌گرایی در عصر جهانی-محلی شدن، رویکردی متعادل و متوازن در سیاست خارجی در فضاهای بینابینی برقرار ساخت. مقاله حاضر با تأکید بر جهان‌شمولی در اصول و نسبت در رویه‌ها، بر این باور است که با استفاده از چارچوب مفهومی گلچین‌گرایی، می‌توان نوعی هم‌تکمیلی دیالکتیک‌وار بین مفاهیم به ظاهر متناقض و متضاد در سیاست خارجی از فبیل آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی، درون‌گرایی و برون‌گرایی، بین‌المللی‌گرایی و منطقه‌گرایی و دوجانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی برقرار ساخت.

چارچوب مفهومی: رهیافت گلچین‌گرایی

گلچین‌گرایی^۱ روشی است که در آن از بینش‌ها و متغیرهای دو یا چند رهیافت نظری یا مفهومی استفاده می‌شود تا درک بهتری از مسائل جهان واقع به‌دست آید (Checkel, 2013: 224). رهیافت گلچین‌گرایی سعی دارد ضمن تلفیق مفروضه‌هایی که از نظر هستی‌شناختی (کمتر) و معرفت‌شناختی (بیشتر) قابل جمع هستند و ارتباط و انسجام منطقی درونی با هم دارند، به فراخور موضوعات مختلف از هر دو روش تجربی و تفسیری سود برد (لیتل، ۱۳۸۸: ۳۹۹-۳۹۸). بدین ترتیب، رهیافت گلچین‌گرا در پی ارائه مدل‌های مرکب و پیچیده‌ای از عناصر نظریه‌های مختلف برای افزایش قدرت تبیین‌کنندگی است به گونه‌ای که می‌تواند نظریه پیچیده و چندوجهی جهان‌شمولی نسبی را بهتر توضیح دهد (Della Porta and Keating, 2008: 4).

ضرورت اتخاذ رویکرد گلچین‌گرا در زمینه جهان‌شمولی نسبی را می‌توان در لزوم مبنایابی فکری در قبال رخدادهای جهانی و محلی جست‌وجو کرد. رهیافت گلچین‌گرا با عنایت به

^۱. Eclecticism

استفاده از طیفی از مطلوبیت‌های پارادایمی، این توان را دارد که ضمن برخورداری از قدرت تبیین‌کنندگی، بستری انسجام را برای تحلیل نظری مهیا سازد (Checkel, 2013: 225).

رهیافت گلچین‌گرا در پی بازکشف و برجسته‌سازی واقعیتی مغفول مانده در قلم‌فرسایی‌های نظری گذشتگان با هدف کاربست نظریه جهان‌شمولی نسبی در سیاست خارجی با توجه به پیوند سطوح تحلیل بین‌المللی، منطقه‌ای، ملی و فروملی هم‌زمان با توجه به بازیگران، ساختارها، فرایندها، بافتارها و بسترهای زمانی و مکانی با رویکردی چندسطحی و چندمتغیره به دور از تک‌بعدی‌نگری، تک‌سطحی‌نگری و تک‌متغیره‌اندیشی است.

رهیافت گلچین‌گرایانه بر نوعی رویکرد دیالکتیک استوار است که ضمن ارج نهادن به رویکردهای تحلیلی، تفسیری و انتقادی، معتقد است که محققان نباید خود را محدود به یکی از این رویکردها کنند، بلکه با کاربست ره‌یافت گلچین‌گرایانه می‌توان هم‌زمان از این سه رویکرد بهره برد. پذیرش یک رویکرد چندبعدی و میان‌رشته‌ای، موجب گسترش و تعمیق ادراک ما از جهان می‌شود و به ما اجازه می‌دهد که مقوله‌های جدیدی را با ملاحظه فضای پیچیده روابط بین‌الملل برسازی کنیم (Katzenstein, 1999: 109-130 & Sil). این رویکرد دیالکتیک مبتنی بر دیالکتیک‌های شش‌گانه فرهنگی-فردی، شخصی-زمینه‌ای، تفاوت‌ها-شباهت‌ها، ایستا-پویا، تاریخ گذشته و حال-آینده و مزایا-چالش‌هاست (Martin, 1999: 1-25).

مهم‌ترین بعد دیالکتیک که با نظریه جهان‌شمولی نسبی مرتبط است، دیالکتیک تفاوت-ها-شباهت‌ها یعنی امکان جمع امور به ظاهر متناقض از جمله "وا-هم‌گرایی"، "رقابت-همکاری"، "جهانی-محلی‌شدن"، "جهانی-شهری‌شدن"، و "عام‌گرایی-خاص‌گرایی" است؛ زیرا بر این باور است که باید در عین توجه به تفاوت‌ها، به شباهت‌ها نیز پردازیم تا در دام کلیشه‌های ذهنی و رویکردهای دوگانه سفید و سیاه گرفتار نشویم.

در این ره‌گذر، گلچین‌گرایی از قابلیت تبیین رویکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی به جهان‌شمول‌گرایی و خاص‌گرایی برخوردار است؛ زیرا بر این باور است که مفاهیم حکمرانی به قدری پیچیده و واجد ابعاد گوناگون است که هیچ نظریه یکپارچه‌ای نمی‌تواند دستگاه مفهومی جامع و مانعی^۱ را جهت تبیین لازم و کافی آن به‌دست دهد؛ لذا حداکثر کاری که هر نظریه منفرد می‌تواند انجام دهد، نور تاباندن بر گوشه‌ای از واقعیات است.

^۱. Inclusive and exclusive conceptual Apparatus

بنابراین، می‌توان با پردازش یک رهیافت گلچین‌گرا این خلاء نظری را برطرف نمود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۱۹۵-۱۹۰).

بدین ترتیب، رهیافت گلچین‌گرایی تلاش می‌کند رویکردی سامان‌مند، پویا، چندمتغیره، چندبعدی و چندسطحی به موضوع اتخاذ کند؛ تا بنیادهای نظریه جهان‌شمولی نسبی در پیوند بین بافتار، ساختار، کارگزار و فرایند واکاوی و بازشناسی شود (Clarke 1995: 718-725). این مهم به‌ویژه در دوران گذار در روابط بین‌الملل حائز اهمیت است، از آن جهت که تصمیم‌گیران و کارگزاران باید با تأکید بر اولویت‌بندی و زمان‌بندی و فهم و تفاهم ارتباطی، کنترل بیشتری بر عملکرد سیاست خارجی در دنیای سیال داشته باشند تا رویکرد تحول‌گرا و نگاه شبکه‌ای یا لایه‌ای و چندبعدی به نظام بین‌الملل را حاکم گردانند.

ادبیات تحقیق: ارزیابی کلی آثار موجود:

مفهوم جهان‌شمولی نسبی^۱ نخستین بار از سوی جک دانلی^۲ با کاربردی آن درباره مفهوم حقوق بشر مطرح شد. دانلی می‌نویسد: «حقوق بشر به‌عنوان یک پروژه سیاسی بین‌المللی با ادعاهای جهان‌شمولی ارتباط تنگاتنگی دارد. با این حال، جهان‌شمولی حقوق بشر سهم قابل توجهی برای خصوصیات ملی، منطقه‌ای و فرهنگی و سایر اشکال متنوع و نسبی قائل است» (Donnelly, 2007: 281). وی معتقد است که حقوق بشر به صورت نسبی از سه زاویه مفهومی، محتوایی و کارکردی جهان‌شمول است. دانلی مبانی نسبی‌گرایی حقوق بشر را در سه دسته نسبی‌گرایی فرهنگی، حاکمیت و خودمختاری و گرایش‌های پسا‌ساختاری طبقه‌بندی می‌کند (Donnelly, 2007: 297).

جک دانلی با طرح مفهوم هم‌پوشی جهان‌شمولی در مورد حقوق بشر معتقد است که هیچ توجیهی وجود ندارد که پذیرش حقوق بشر در یک نقطه از جهان منجر به مقبولیت آن در دیگر مناطق جهان شود. لذا جهان‌شمولی حقوق بشر از دیدگاه جک دانلی به معنای برآیند دیدگاه‌های مشترک فرهنگ‌های مختلف و یافتن نقاط اشتراک دیدگاه‌های فرهنگ‌های متنوع درباره حقوق بشر است (Donnelly, 2008: 194).

بدین ترتیب، جهان‌شمولی نسبی بر تعامل، هم‌جوشی، هم‌پیوندی، بریکولاژ و دیالکتیک تأکید دارد و حقوق بشر به‌عنوان مفهومی ژله‌ای و چندلایه از ویژگی‌هایی از قبیل:

1. Relative Universality

2. Jack Donnelly

بین‌المللی شدن، هم‌بسته شدن، آمره شدن، نسلی شدن، جدید شدن، تعهدآور و مسئولیت‌آور شدن، غیردولتی شدن، مجازی شدن و مترقی شدن برخوردار شده است. لذا وی خواستار آن است که گفتمان جدیدی به نام جهان‌شمولی نسبی بین نسبی‌گرایی و جهان‌شمولی ایجاد شود که بر لزوم یافتن نقاط اشتراک فرهنگ‌های مختلف در خصوص حقوق بشر پای فشرده تا بتواند بین دو دیدگاه همگن‌گرا و یکسان‌ساز از یک‌سو و ناهمگن‌گرا و تمایزگرا از سوی دیگر نوعی تلائم و سازواری برقرار سازد.

به‌طور کلی، آثار موجود در باره جهان‌شمول‌گرایی و نسبی‌گرایی یا عام‌گرایی و خاص‌گرایی تلاش داشته‌اند تا رویکردهای تقابلی و دوگانه را مورد توجه قرار دهند و کمتر به فضاهای بینابینی یا رویکرد تلفیقی و سازوارگونه مبادرت نموده‌اند. این مهم به‌ویژه در نظرات اندیشمندان غربی در قبال اسلام مشهود است؛ زیرا تلاش داشته‌اند تا رویکرد دوگانه سفید و سیاه یا مطلق‌اندیش در قبال اسلام اتخاذ کنند. آن‌ها کوشش نموده‌اند بر یکی از ابعاد جهان‌شمولی پیام اسلام به‌عنوان دین جهانی و یا خاص‌گرایی دین اسلام با تأکید بر گروه‌های بنیادگرای افراطی و رادیکال تأکید نمایند. در مورد اخیر، نویسندگان غربی از جمله رونالد رابرتسون تلاش داشته‌اند تا بنیادگرایی اسلامی که اشاعه ایده‌های جهان‌شمول و تعریف اصول جهانی را در دستور کار خود دارد، نوعی مقاومت در برابر جهانی‌شدن قلمداد نمایند (Robertson, 1992: 178, 166)، حال آن‌که نظریه جهان‌شمول نسبی بر این باور است که به جای رویکرد ایدئولوژیک مورد ادعای مستشرقین غربی که سعی دارند اسلام را در تقابل با مدرنیته و مظهر جمود و تحجر معرفی کنند و نیز تصویری استعلایی با رویکرد دستوری از بالا به پایین بدون مد نظر قرار دادن عرف اعصاری یا امصاری و به‌طور کلی تصویری واپس‌گرایانه و استیلایی را از اسلام عرضه کنند، رویکردی عقلانیت‌گرا و تمدنی، سامان‌مند، جامع و همه‌جانبه بر اساس تأثیرگذاری از پایین به بالا از سوی جوامع محلی در عین دیالکتیک آن با رویکرد جهان‌شمول بالا به پایین و نیز تعاملات افقی در نظریه حکمرانی چندلایه جهانی اسلام ارائه دهد.

همچنین برخلاف رویکرد موجود در منابع غربی که غالباً با تکیه بر ادبیات خلافت‌گرای اهل سنت به برجسته‌سازی مفهوم حکومت اسلامی یعنی اولویت استیلا و سلطه حکومتی می‌پردازند، نظریه جهان‌شمولی نسبی با الهام از الگوی امامت در اندیشه سیاسی تشیع بر حکمرانی یعنی فرایندها و شیوه‌های عادلانه حکومت‌داری به جای قداست بخشی به ساختارهای سلسله‌مراتبی حکومت تأکید دارد. همچنین منابع موجود با خلط بین مدرنیته

و مدرنیسم، اسلام را در برابر مدرنیته معرفی کرده‌اند. به‌عنوان مثال، سید محمد قطب در کتاب جاهلیت قرن بیستم به بررسی فساد در جوامع مسلمان در سایه مدرنیته می‌پردازد (قطب، ۱۳۶۰). مارشال برمن در کتاب تجربه مدرنیته، پس از تبیین مفاهیم مدرنیته، مدرنیزاسیون و مدرنیسم، شکل خاصی از مدرنیسم را عامل توسعه نیافتگی می‌داند و بر تأثیر منفی مدرنیزاسیون از بالا بر فرهنگ جوامع تأکید می‌ورزد (برمن، ۱۳۸۹). در حالی که از دیدگاه نظریه جهان‌شمولی نسبی، اسلام در تعارض با مدرنیسمی قلمداد می‌گردد که بر بنیادهای فردگرایی، مادی‌گرایی، پوزیتیویسم، تجربی‌گرایی، سکولاریسم و اومانیزم استوار است، لیکن با مدرنیته‌ای که بر نوآوری‌های مبتنی بر خلاقیت و فن‌آوری‌های مدرن استوار است، هم‌خوانی و تلائم دارد (دهشیری، ۱۳۹۶: ۴۵-۲۷). افزون بر این، منابع موجود تلاش داشته‌اند تا عقلانیت موجود در اسلام را مضیق جلوه دهند، به گونه‌ای که چنین وانمود کنند که شریعت اسلام گستره عقلانیت را محدود کرده است. حال آن‌که در نظریه جهان‌شمولی نسبی عقلانیت گستره‌ای موسع اعم از غایی، هنجاری، ابزاری، مفاهمه‌ای و اقتضایی را در بر می‌گیرد.

نظریات موجود بیشتر رویکرد اسلام در قبال جهان کفر را بر مبنای رویکرد دوگانه تقابل دارالاسلام و دارالکفر قلمداد نموده‌اند، در حالی که نظریه جهان‌شمولی نسبی ضمن تشکیک در مورد این تقسیم‌بندی دوگانه در دنیای کنونی، بر وجود مناطقی دیگر مانند: دارالصلح، دارالهجره، دارالاستضعاف، دارالهدنه، دارالموادعه، دارالعهد، دارالذمه، دارالامان و دارالحیاد تأکید می‌ورزد (عمید زنجانی، ۱۳۷۳: ۲۳۵-۲۳۳). افزون بر این، منابع موجود تلاش داشته‌اند با رویکرد خطی و دوگانه، تقسیم‌بندی اسلام معتدل و اسلام رادیکال را ارائه نمایند تا رویکرد رفتاری جهان اسلام را بر تقابل‌گرایی رادیکال یا همکاری‌جویی انفعالی استوار سازند. در حالی که در نظریه جهان‌شمولی نسبی، اسلام تمدنی به‌عنوان رویکرد بینابینی مورد توجه است که بر توازن بین عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی تأکید دارد و بر خردباوری، خودباوری، علم‌گرایی، معنویت‌گرایی و اخلاق‌مداری استوار است و قائل به اندرکنش آموزه‌های تعامل‌گرایانه و رقابت‌آمیز اسلام در چارچوب فرایندهای پیچیده "رقابت-همکاری"^۱ است. چنین رویکردی در چارچوب "دولت-تمدن"^۲ یا "دولت تمدنی"^۲ قابل تبیین است که در وضعیت میانی بین دولت-ملت و دولت جهانی

1. Coopetition

2. Civilizational State

(یا امت واحد جهانی) قرار دارد. (نوروزی فیروز، ۱۳۹۷: ۳۴ - ۷) چنین وضعیت میانی معتقد به مدرنیته آلترناتیو است که تلاش دارد در عصر "چندمرکزی"^۱ کنونی، فضاهای بینابینی مبتنی بر چندگانگی^۲ را با توجه به زمینه‌های متغیر مورد اهتمام قرار دهد. بدین ترتیب، نظریه "جهان‌شمولی نسبی" تلاش دارد تا از ره‌گذر اتخاذ رویکرد تمدن‌ساز مبتنی بر عقلانیت موسع، تصویرسازی ایجابی با ارتقای ارزش‌های جهان‌شمول میان فرهنگی، اهتمام به بینادهنیت‌ها در درک مشترک تهدیدها، رویکردی درون‌زا به امنیت در عین مدیریت هوشمند بحران‌ها، امنیتی‌زدایی از هویت با تأکید بر وحدت‌مداری و تقریب‌گرایی در عین پذیرش تفاوت‌های فرهنگی و سرانجام تقویت تعاملات میان‌گفتمانی، شبکه‌سازی و هم‌افزایی فرهنگی در عین مقاومت فعال و پویا، رویکردی متعادل، متوازن و چندوجهی را در سیاست خارجی عرضه نماید.

افزون بر این، آثار موجود بین جهان‌گرایی و جهان‌شمول‌گرایی نیز خلط کرده‌اند، بدون این‌که تمایز مفهومی آن دو را مورد مذاقه قرار دهند؛ بدین معنا که جهان‌گرایی یا جهانی‌سازی پروژه‌ای تحمیلی از بالا به پایین با هدف یکسان‌سازی یا همگن‌سازی قلمداد می‌شود، در حالی که جهان‌شمول‌گرایی فرایندی تعمیمی و در حال شدن است که به تنوع فرهنگی ارج می‌نهد.

اما تحقیقات موجود در زمینه سیاست خارجی بیشتر بین دو رویکرد خاص‌گرایی و عام‌گرایی در نوسان است. خاص‌گرایان با تأکید بر استثناگرایی در سیاست خارجی و ادعای منحصربه‌فرد بودن، بر سیاست خارجی متمایز برآمده از میراث فرهنگی و هویت تمدنی خاص یا تاریخ سیاسی متفاوت یا منافع خاص کشوری تأکید می‌ورزند (Skonieczny, 2001, 438)، (Holsti 2010, 382). خاص‌گرایان با اتخاذ رویکردهای گسستی نسبت به بین‌المللی‌گرایی، خواستار آن هستند که ارزش‌ها به‌صورت زمینه‌مند تعیین شوند. بر اساس چنین دیدگاه نسبی‌گرا که درک منحصر به فرد اجتماعی و تمدنی یک کشور را ملاک و راهنمای عمل سیاست خارجی می‌داند، دستیابی به توافقات جهانی در مورد اساسی‌ترین جنبه‌های زندگی بشر دشوار است. نسبی‌گرایان یا استثناگرایان معتقد به معاف بودن دولت متبوع از هنجارها، قواعد و کنوانسیون‌های حاکم بر روابط بین‌المللی هستند. به‌عبارت دیگر، دولت استثنایی به رژیم‌ها و موافقت‌نامه‌های چندجانبه متعهد نیست یا بر این باور نیست

1. Multinodality

2. Hybridity

که معاهدات بین‌المللی باید برای همه دولت‌ها اعمال شود (Ignatieff, 2005:4-6)، (Bradford & Posner, 2011: 7). دولت استثنایی ادعای خاص بودگی و ویژه بودن دارد. و خود را محق به معافیت‌گرایی و منحصر بودگی در مسائل سیاست جهانی با توجه به برخورداری از تاریخ سیاسی منحصر به فرد یا میراث معنوی یا تمدنی خاص می‌داند (Anderson, 1983:7)، (Kedar, 2007:332).

از سوی دیگر، عام‌گرایان به جهان‌شمولی و پای‌بندی انسان‌ها به موازین اخلاقی یا معنوی و هنجارهای بین‌المللی تأکید می‌ورزند. آنان با تأکید بر رویکرد همکاری‌جویانه کشورها بر اساس چندجانبه‌گرایی بر لزوم بین‌المللی در سیاست خارجی و تدوین قواعد رفتاری قابل قبول در جامعه جهانی و احترام به هنجارهای الزام‌آور بین‌المللی تأکید می‌کنند (Parsons & Shils, 1951:82). همان‌گونه که رابرت کاکس می‌گوید: «جهان‌شمولی به معنای واقعی برای همه نوع بشر و برای همه زمان‌ها و مکان‌ها است» (Cox, 2002:53). لذا عام‌گرایان خواستار دفاع از حقوق بشر، مشارکت در مأموریت‌های حفظ صلح و به‌طور کلی کمک به حل مشکلات با اقدام جمعی در سطح جهانی هستند و بر تعامل و گفت‌وگو به جای رویارویی، و بر چندجانبه‌گرایی به جای یک-جانبه‌گرایی، تأکید دارند (McCrisken 2003: 4).

بدین ترتیب، نوسان بین عام‌گرایی و خاص‌گرایی در نظریات سیاست خارجی به گونه‌ای است که عام‌گرایان بر رویکرد کانتی همکاری و هم‌گرایی و خاص‌گرایان بر رویکرد هابزی تضاد و تقابل تأکید دارند. حال آن‌که شایسته است در جهان کنونی که مبتنی بر آمیزش پارادایم‌های ناهمگون یا تلفیق تناقض نماها و برقراری آشتی و سنتز بین خاص‌گرایی (فرهنگی، دینی، زبانی، و سیاسی) با چارچوب هنجاری جهان‌شمول است، رویکرد میانه گروسیوسی مبتنی بر رقابت - همکاری و یا وا - هم‌گرایی مورد توجه قرار گیرد که بر امکان ترکیب همکاری و تضاد و یا پیوند عام‌گرایی و خاص‌گرایی تأکید می‌کند، بدین معنا که در عین پذیرش قواعد عامه مقبول جهانی و جهان‌شمولی ارزش‌ها بر نسبت اقدامات سیاست خارجی برای تحقق منافع ملی اهتمام شود. به این رویکرد میانه یا طیفی جهان‌شمولی نسبی یا جهان‌گرایی کثرت‌گرایانه گفته می‌شود که تنوع بین ملت‌ها را به رسمیت می‌شناسد، به آن احترام می‌گذارد و در عین حال با تأکید بر تأثیر متقابل بین منحصر به فرد بودن (یا خاص بودگی) و جهان‌شمولی به دنبال یافتن زمینه‌های مشترک میان آن‌ها در یک فرآیند دو طرفه است. چنین رویکرد گروسیوسی همکاری-تضاد سعی دارد تا ضمن

پرهیز از قطبی‌سازی سیاست خارجی، خود را جایگزین دو رویکرد هابزی واگرایانه و کانتی همکاری‌جویانه نماید (von Bogdandy & Dellavalle, 2017: 482-504).

بررسی ادبیات سیاست خارجی گواه آن است که رویکرد دوگانه یا منطق دو ارزشی به درک محدود و تک بعدی از فرایندهای بین‌المللی منجر می‌شود و نمی‌تواند ارزیابی جامع و علمی از سیاست خارجی به دست دهد؛ زیرا از نوعی تناقض رنج می‌برد، به نحوی که از یک طرف ادعای عینیت و بی‌طرفی علمی دارد و از سوی دیگر متضمن تعهدات هنجاری ناشی از منازعات تاریخی است. با این حال، واقعیت آن است که منطق دو ارزشی برای موقعیت‌های ایستا قابل اعمال است و برونداد تولید دانش را محدود می‌کند حال آن‌که منطق سیاست بین‌الملل بیشتر بر فرایندها استوار است که تمایل به پویایی دارند (Hira, 2023: 224). بدین ترتیب، گفتمان جهان‌شمولی نسبی بر پذیرش دیالکتیک در روش استوار است؛ زیرا دانش جهان‌شمول را به خط مشی‌های عملی متنوع پیوند می‌زند و می‌کوشد که حقیقت را از طریق رویارویی نظرات متضاد با توجه به امکان‌پذیری جمع اضداد کشف کند.

لذا گفتمان بدیل مبتنی بر پیوند تناقض‌نماها که بیشتر در چارچوب سیاست خارجی دیالکتیک قابل ارزیابی است بهتر می‌تواند به بازاندیشی رابطه میان نظریه، پژوهش و عرصه عمل کمک کند (Teschke, Benno & Can Cemgil, September 2014). این ایده که بیش از یک راه برای توسعه دانش وجود دارد، راه را برای تفکر انتقادی باز می‌گذارد و مشوق آن است. در واقع باید بپذیریم که رویکردهای خطی یا تونلی باید تغییر کنند؛ زیرا که نمایش خطی توالی رویدادها که در فضا و زمان قطع می‌شوند و نیز زنجیره روشن علت و معلول دیگر برای تحلیل پدیده‌های سیاست بین‌الملل مناسب نیستند. رویدادها هم‌زمان هم محلی و هم جهانی هستند و گذشته و حال را در هم می‌آمیزند. واقعیت آن است که هر فرهنگی اصول اخلاقی خاص خود را دارد و دارای خصایصی منحصر به فرد است، اما ویژگی‌های انسانی جهان‌شمولی نیز دارد. هر فرهنگی حق حیات زندگی شایسته و نیاز به صلح و محبت را تصدیق می‌کند. رفع تضاد میان تمدن‌ها صرفاً از طریق مذاکره بر اساس اصول جهان‌شمول انسان‌گرایانه در چارچوب هم‌افزایی فرهنگ‌ها امکان‌پذیر است. افزون بر این، گفتمان جهان‌شمولی نسبی بر نفی دیدگاه جهان‌شمول غرب‌مدار و یکسان‌انگار استوار است که خود را فرادست می‌پندارد و دیگر تمدن‌ها را فرودست به‌شمار می‌آورد. لذا نافی کلیشه‌های فراتر - فروتر است که بر پنداشت برتری خردگرایی خودبنیاد غربی استوار است و نیز نافی نظام سلطه و نظم هژمونیک است که با گرفتار شدن در تفکر نیوتنی، نمی‌تواند دنیای اجتماعی پیچیده و در هم تنیده قرن بیست‌ویکم را تفسیر کند (Hira, 2023: 326).

بر اساس نظریه جهانشمولی نسبی، می‌توان در عین اعتقاد به اصول جهان‌شمول انسان-گرایانه معنقد به تفاسیر متعدد در شرایط عدم قطعیت بود؛ زیرا که بر اساس رویکرد دیالکتیکی، واقعیت تغییر و تکامل می‌یابد. تکامل از طریق تضادها حاصل می‌شود که نیروی محرکه روابط بین‌الملل به‌شمار می‌آیند. جهان‌شمولی نسبی به‌طور هم‌زمان هم رویکردهای مطلق‌گرا و هم نسبی‌گرایانه صرف را رد می‌کند. به‌عبارت دیگر، ضمن تأکید بر لزوم خروج از فضای تک‌ساحتی، پرهیز از رویکرد صفر و صدی یا تونلی در سیاست خارجی و توجه به فضای قدرت چندگانه بر این باور است که جهان‌شمولی نباید نافی تنوع حاصل از دیدگاه‌های اعتباری مختلف باشد. چنین رویکرد طیفی می‌تواند گشایشی شناختی و ادراکی از سیالیت مفاهیم و واقعیت‌ها با درکی جامع و عمیق از فرایندهای بین‌المللی، با توجه به اهرم «زمان» در دستگاه سیاست خارجی ایجاد کند؛ زیرا که معتقد به رویکردهای کوانتومی است که بر مفاهیمی از قبیل جهان-های موازی و درهم‌تنیدگی جهان ناشی از ارتباطات و فن‌آوری‌های نوین تأکید دارد. چنین رویکردی می‌تواند به رفع ناسازگاری بین دوگانه‌ها کمک کند

به علاوه، ادبیات جهان‌شمولی نسبی تا حدود زیادی با مباحث مربوط به منطق کوانتومی سازگاری دارد. این منطق معتقد است در شرایط عدم قطعیت و در وضعیت نامعین در روابط بین‌الملل، امکان اتخاذ هم‌زمان سیاست آشکار و پنهان وجود دارد (Der Derian, 2011: 375). دیپلماسی کوانتومی با تأکید بر هم‌زمانی، بر این باور است که دیپلمات باید در هر دو فضای آشکار و پنهان نقش آفرینی کند. از یک‌سو فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات، امکان باز بودن بیشتر دیپلماسی عمومی، و ظهور بازیگران جدید در صحنه دیپلماسی را فراهم می‌کند و از سوی دیگر، امکان فعالیت هم‌زمان در دنیای مخفی دیپلماسی سنتی را فراهم می‌آورد به نحوی که به گفته آدلر نیسن امکان مذاکرات آشکار در انظار عمومی و هم‌زمان مذاکرات محرمانه پشت درهای بسته وجود دارد (Höne, 2024). این مهم ناشی از آن است که با توجه به پدیده دوجوانی شدن (Bi-Globalization) امکان درهم‌آمیختگی جهان مدرنیته (فیزیکی) و دنیای جهانی شده (مجازی) وجود دارد، به گونه‌ای که در فرهنگ دو فضای با توجه به ورود شهروندان به زندگی دیجیتال، شاهد مهاجرت‌های فیزیکی و مجازی هستیم. وضعیت مزبور ظرفیت‌های فراوانی را برای رفع تضادهای اجتماعی و در عین حال تفاهم و توافق چندفرهنگی فراهم می‌کند، در صورتی که با اتخاذ روش‌های خلاقانه، بین محیط داخلی و محیط بیرونی رابطه سازنده برقرار شود، بین روندهای از پایین به بالا و روندهای از بالا به پایین هم‌افزایی کوانتومی برقرار شود و فرایندهای پویا مبتنی بر ذهنیت کوانتومی جایگزین ساختارهای ایستا (مبتنی بر

عینیت نیوتنی) شوند (در رویکرد ایستانگر، پدیده‌ها و سازه‌ها به شکلی ثابت و بدون لحاظ تغییرات مورد مطالعه قرار می‌گیرد، در حالی که در رویکرد پویانگر، شرایط متغیر بین‌المللی و تأثیر آن‌ها بر رفتار کنش‌گران بین‌المللی مورد واکاوی واقع می‌شود). بر اساس ایده سدار سنگور^۱، می‌توان ضمن پل‌سازی بین تمدن‌ها و هم‌افزایی فرهنگ‌ها، نوعی هم‌تکمیلی بین ریشه داشتن در ارزش‌های فرهنگی و "گشایش به سوی جهان"^۲ برقرار کرد، به نحوی که با تلفیق خاص‌گرایی و عام‌گرایی بتوان به جهانی‌شدن اصلاح شده یا تمدنی‌کردن امر جهان‌شمول مبادرت ورزید (Diouf, 2020: 195-203).

در پارادایم کوانتومی، جهان مانند یک شبکه ارتباطی پویا و رو به رشد است و روز به روز شاهد تنوع و پیچیدگی و تولد دنیاهای جدید هستیم. عنصر درک این پیچیدگی در فضای موج‌گونه و چرخشی، خودآگاهی و هوش است. برخلاف مدیریت تیلور که انسان مانند پیچ و مهره ماشین در محیط اداری است، در مدیریت کوانتومی انسان خلاق و باهوش است. بنابراین، برخلاف رویکرد نیوتنی، دیپلمات‌ها و کارکنان بخش دیپلماسی نه بر اساس رویه رسمی و تعریف‌شده، بلکه هم‌زمان در قالب‌های عمودی و افقی کار می‌کنند و تصمیم‌گیری‌ها و راهبردهای دست‌یابی به اهداف به‌صورت چرخه‌ای در حال انجام است (Dargan, 2024). بدین ترتیب، امواج سیاست بین‌الملل در دوران گذار به سوی بالا و پایین در حرکت است و نسبت‌گرایی در تصمیمات سیاسی بر مبنای مقتضیات زمان در عین پای‌بندی به ارزش‌های جهان‌شمول (همانند اخلاق عدالت و سعادت) اقتضای انعطاف و تحول‌خواهی در شرایطی را دارد که نیاز به تغییر یا تجدیدنظر در سیاست خارجی احساس می‌شود. البته این مهم به معنای بی‌هنجاری یا فقدان قاعده‌مندی در دراز مدت نیست، بلکه به معنای حفظ نظام ارزشی و دستگاه فکری و هنجاری و نظم‌گفتمانی در عین توانایی معنابخشی به زیست اجتماعی متناسب با شرایط و مقتضیات است (Parsons & Shils, 1951:82).

جنبه‌های جهان‌شمولی نسبی در سیاست خارجی

کاربست نظریه جهان‌شمولی نسبی در سیاست خارجی بر بنیادهایی از قبیل: تداوم در سازه فکری و ارزشی در عین تغییرپذیری روش‌ها، متنوع‌سازی سبب دیپلماسی و سرانجام تناسب و توازن بین دوگانه‌های به ظاهر متناقض استوار است که در ادامه به تشریح آن‌ها پرداخته می‌شود.

1. Sédar Senghor

2. Enracinement et ouverture

تداوم در سازه فکری و ارزشی در عین تغییرپذیری روش‌ها:

سیاست خارجی را می‌توان عرصه تداوم در عین تغییر دانست: تداوم از آن جهت که سیاست خارجی کشورها از موقعیت خاص جغرافیایی و ژئواستراتژیک آن‌ها نشأت می‌گیرد و تغییر از آن لحاظ که نقش‌ها، رویکردها، شرایط محیطی و پیرامونی و اقتضانات زمانی و مکانی در حال گشتار است. اگر سیاست خارجی یک کشور از ادراکات حکومتی دربارهٔ منافع ملی و حیاتی، امنیت ملی، هویت ملی، ارزش‌های اساسی و منابع قدرت آن کشور سرچشمه می‌گیرد، روش‌های دستیابی به چنین اهداف راهبردی و کلان متفاوت است. در واقع، تداوم آرمان‌هایی از قبیل صلح، پیشرفت، عدالت، رفاه، امنیت و تأمین حقوق و آزادی-های اساسی مردم که از پیوند سیاست داخلی و سیاست خارجی نشأت می‌گیرد، نافی تغییر در ارزش‌های حاشیه‌ای یا ایستارها و روش‌ها در اثر واقعیت‌های متحوّل محیطی نیست. بدین ترتیب، راه‌کارهای نیل به اهداف کلان سیاست خارجی در اثر تغییر کارگزاران، تفاوت در سیاست‌ها و گرایش‌ها، دیدگاه‌های متفاوت نخبگان حکومتی و اجتماعی، جایگاه افکار عمومی و رسانه‌های جمعی، تمایزهای نسلی و نقش مشاوران فرهنگی در فرآیند شکل‌دهی و هدایت مناسبات خارجی دچار تحول می‌گردد به گونه‌ای که امکان دارد رویکرد تهاجمی به رویکردی فعال و کنش‌مند تغییر یابد و یا رویکرد انزواگرایانه به رویکرد بین‌المللی‌گرایانه و چندجانبه‌گرا در عین حفظ هویت و منافع ملی تحوّل یابد.

جهان‌شمولی نسبی در سیاست خارجی به معنای عدول از ارزش‌ها و یا تن دادن به بی-هنجاری و خالی از قاعده شدن در درازمدت نیست، بلکه به معنای توانایی معنابخشی به زیست سیاسی و اجتماعی و متنوع‌سازی ابزارهای سیاست خارجی متناسب با شرایط زمانی و مکانی در عین حفظ نظام ارزشی و دستگاه فکری و نظم گفتمانی سیاست خارجی است. به عبارت دیگر، جهان‌شمولی نسبی در سیاست خارجی به معنای انسجام در سازه فکری و هم‌بسته بودن ملاک‌ها و معیارهای تصمیم‌گیری در عین انعطاف در ابزارها و سازوکارهاست. جهان‌شمولی نسبی در سیاست خارجی بدین معناست که یک کشور در عین پای‌بندی به ارزش‌های عام و جهان‌شمول چون اخلاق، عدالت و سعادت، بر لزوم نسبی‌گرایی و انعطاف در تصمیمات سیاسی متناسب با شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی تأکید ورزد، به‌ویژه آن زمان که نیاز به تجدیدنظر یا تغییر نسبی در رویکردهای سیاست خارجی برای تأمین منافع ملی احساس می‌کند. به عبارت دیگر، راهبردهای ثابت با درک پویایی‌های محیطی می‌توانند متناسب با تغییرات محیطی و دگرگونی در قواعد بازی، بازآفرینی شوند.

در واقع، جهان‌شمولی نسبی در سیاست خارجی اقتضای آن را دارد که جزئی از مسائل سیاست خارجی، ثابت و جزء دیگری از آن‌ها متحول باشد. بدین ترتیب، برخی از عناصر ثابت و تحول در سیاست خارجی به موازات یک‌دیگر به پیش می‌روند. «ثابت» و «متحول» در سیاست خارجی را می‌توان با استفاده از دو مفهوم «تاکتیک» و «استراتژی» هم تبیین کرد. اهتمام به تمایز معنایی استراتژی و تاکتیک بیان‌گر آنست که استراتژی به اهداف و برنامه‌های بلندمدت دولت‌ها در چارچوب حفظ اصول و ارزش‌های بنیادین اطلاق می‌شود، در حالی که تاکتیک راه‌کار دستیابی به راهبردها و اهداف کلان ترسیم شده است. تاکتیک‌ها به فراخور زمان و مکان و با توجه به شرایط و مقتضیات محیط پیرامونی دچار تحول می‌شوند. بخش مهمی از تاکتیک‌ها با آمد و رفت دولت‌ها تغییر می‌کند، اما بخش مهمی از امور استراتژیک به‌رغم تغییر دولت‌ها ثابت می‌ماند. به عبارت دیگر، تغییر تاکتیک را نباید مترادف با تغییر در اصول، اهداف بنیادین و راهبردهای کلان دانست. واقعیت آن است که تغییرات روشی و تاکتیکی که متناسب با شرایط زمان صورت می‌گیرد نباید به منزله ضعف و عقب‌نشینی قلمداد شود، بلکه بیان‌گر انعطاف و پویایی و به دست گرفتن ابتکار عمل در عرصه سیاست خارجی با هدف رفع چالش‌ها و تهدیدهای پیش‌رو، بهره‌گیری از فرصت‌های پدید آمده و یا ایجاد فرصت‌های نوین با توجه به شرایط به وجود آمده در دوران جدید گذار در نظام بین‌الملل است.

بر اساس نظریه جهان‌شمولی نسبی یا "جهان‌شمولی آلترناتیو"^۱، می‌توان در عین جهان‌شمولی در هستی‌شناسی و انسجام در سازه فکری، از نسبییت و انعطاف در رفتار، ابزارها و سازوکارهای سیاست خارجی برخوردار بود، بدین معنا که ضمن تعهد به پیگیری و تحقق اهداف و ارزش‌های جهان‌شمول و اعتقاد به قدرت ایده و معنا و اصول اخلاقی و هنجاری، رویکردی کنش‌مند^۲ اتخاذ گردد که به برقراری آشتی و سازواری و سنتز بین خاص‌گرایی (فرهنگی، دینی، زبانی و سیاسی) با عام‌گرایی جهان‌شمول بر بین‌المللی‌گرایی و "چندجانبه‌گرایی مساوات‌طلبانه"^۳ و "شمول‌گرایی هماهنگ"^۴ استوار باشد (Abbasi, 2018-2019: 23-45).

1. Alternative universality

2. proactive

3. Egalitarian Multilateralism

4. Harmonious Inclusivism

براساس اصل «وحدت در عین کثرت» به معنای وحدت اصول و ارزش‌ها در عین کثرت روش‌ها و راه‌کارها، و بر مبنای نظریه «تداوم در عین تغییر» در سیاست خارجی، شاهد پایداری و استمرار در آرمان‌ها براساس اصول و مبانی ثابت و پایدار مبتنی بر آموزه‌های انقلاب اسلامی و بنیان‌های مستحکم فکری و اعتقادی در عین تغییر در روش‌ها و تاکتیک‌ها با توجه به تحول در فضای اقدام و شرایط زمانی و مکانی بین‌المللی هستیم. به عبارت دیگر، تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی اقتضای آن را دارد که روش‌ها و سبک‌ها دچار گشتار و تغییر گردد تا بتوان ضمن زمینه‌سازی برای تغییر معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی براساس منافع ملی، از فرصت‌های به وجود آمده است، حداکثر استفاده به عمل آید و از چالش‌های احتمالی اجتناب گردد. بنابراین، عدم تغییر در استراتژی به معنای ثابت بودن تاکتیک‌ها نیست؛ زیرا که راهبردها بر اصول و مبانی قانون اساسی و اهداف سند چشم‌انداز بیست ساله نظام استوارند و با حفظ استقلال و تمامیت ارضی، حاکمیت ملی و منافع و امنیت ملی کشور پیوندی ناگسستنی دارند. در این ره‌گذر، رویکردهای عملیاتی و روش‌های رسیدن به اهداف کلان با توجه به شرایط متغیر و مقتضیات زمان دچار تحول می‌شود. بدین ترتیب، تغییر در شیوه، عملکرد و تاکتیک‌های اتخاذ شده در روابط خارجی به معنای تجدید نظرطلبی در اصول، مبانی، استراتژی‌ها و بنیان‌های ساختاری سیاست خارجی نیست؛ چرا که اهداف عالی و کلان نظام به صورت ماهوی ثابت هستند، اما آنچه در این میان قابل تغییر است، روش‌ها و تاکتیک‌ها هستند. این تغییرات تاکتیکی را باید به مثابه جنب و جوش جدید در فرصت‌سازی و تولید ابتکار در سیاست خارجی کشور با اتخاذ تدابیر پلکانی بر اساس الگوهای سایبرنتیک قلمداد کرد.

در مورد دلایل تغییر تاکتیک می‌توان به مواردی از قبیل: ۱ - تغییر زمان و شرایط یا مختصات پیرامونی یا گشتار در ظرف، متن و زمینه فعالیت‌های بین‌المللی و تغییر شرایط و مقتضیات و فضای محیطی منطقه‌ای به فراخور زمان و مکان؛ ۲ - ارتقای فعالیت‌گری، پویایی، دینامیسم و انعطاف در سیاست خارجی در عین متانت و پایداری در استراتژی و قواعد بازی در چارچوب راهبرد تعامل مؤثر و سازنده؛ و ۳ - تدبیر، خردمندی، عقلانیت و محاسبه واقع‌بینانه برای پیشبرد مواضع اصولی در چارچوب حفظ اصول و تعامل سازنده در عرصه جهانی اشاره کرد (دهشیری، ۱۳۹۲).

اما درخصوص اهداف تغییر تاکتیک در سیاست خارجی می‌توان به هدف‌گذاری‌هایی از قبیل: ۱ - تلاش برای مقابله با چالش‌ها و رفع مشکلات پیش‌رو از ره‌گذر متعادل‌سازی

رفتارهای دیپلماتیک و اتخاذ رویکرد نرم در تعامل با جهان خارج؛ ۲ - مدیریت زمان به معنای تلاش برای رفع چالش‌ها و تهدیدات و زدودن برخی ذهنیت‌های منفی، بهره‌گیری از فرصت‌های جدید و فرصت‌زایی و فرصت‌سازی یا ایجاد فرصت‌های نوین؛ ۳ - فضا سازی، گفتمان‌سازی و تصویرسازی به معنای ایجاد فضای ابتکار، خلاقیت و نوآوری در تعامل سازنده و مذاکره هوشمند با دنیا، تغییر فضای بازی به گونه‌ای که خود تعیین‌کننده نوع و نحوه بازی دیگران باشیم، تلاش برای تصحیح محاسبات قدرت‌های غرب و شرق و ایجاد درک و شناخت مناسب برای اعتمادآفرینی، بهبود نگرش جهان به ایران با ایجاد تحول در فضای مناسباتی و گشودن فصل جدیدی در تعامل مؤثر و سازنده با جهان خارج تأثیرگذاری بر افکار عمومی بین‌المللی و اصلاح تصویر و چهره جمهوری اسلامی ایران در نظام بین‌الملل؛ ۴ - خودساماندهی به معنای تجهیز و تدارک برای بسیج امکانات و چاره‌اندیشی متناسب با حوادث روز منطقه و جهان با هدف بهبود شرایط، تغییر در موازنه قدرت و گشتار در معادلات منطقه‌ای به نفع صلح پایدار و عادلانه و رقم زدن آینده‌ای روشن اشاره کرد.

در خصوص روش‌های تغییر تاکتیک می‌توان به سه روش اشاره کرد: ۱ - تغییر تاکتیک رفتاری از طریق مذاکره و گفت‌وگو و اتخاذ رویکرد آشتی‌جویانه و متعادل؛ ۲ - تغییر تاکتیک گفتاری از طریق اصلاح بازنمودها^۱ و لحن گفتاری، اظهارنظرهای احتیاط‌آمیز، تصحیح کلمات و اصطلاحات و کاربرد ادبیات مناسب در دیپلماسی فرهنگی و تولید گفتمان متناسب با تحولات منطقه و جهان در چارچوب راهبرد تعامل سازنده و مؤثر و سرانجام؛ ۳ - تغییر تاکتیک عملی با اتخاذ رویکردهای عملیاتی و دیپلماسی نتیجه‌بخش در چارچوب زمانی مشخص و به‌کارگیری رهیافت‌ایجابی و تعامل‌گرایانه برای مدیریت اقدام و مهارت دیپلماتیک در بهره‌گیری از عنصر زمان را مورد امعان نظر قرار داد. البته تمامی این نرمش‌های رفتاری، گفتاری و عملی باید در چارچوب منافع ملی و اصول ثابت سیاست خارجی صورت پذیرد.

بر این اساس، تغییر روش و تاکتیک در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را باید مظهر «قدرت تغییرپذیری ایرانی» دانست. این انعطاف که نقطه مقابل جمود است، موجب آن گردیده که ایران رنگ و لعاب سیاست خارجی خود را همراه با نوعی تأنی، آرامش و متانت تغییر دهد و از تندروی و موضع سرسختانه به سوی اعتدال و رویکرد معتدل و متعادل در روابط خارجی رهنمون سازد. این گشتار در رویکردها از موضع قدرت، امکان

¹. Representations

تعدیل در رویکردهای سیاست خارجی را در عین حفظ عزت و پای‌بندی و ایستادگی بر اصول بنیادین و ماهوی فراهم ساخته است. به هر تقدیر، چرخش قدرت و گردش نخبگان در ایران اقتضای آن را دارد که با اتکاء به اجماع ملی و قدرت اکثریت و با توجه به شرایط زمان و مکان و با هدف کاهش فشارهای بین‌المللی در عین حفظ شکوه، عزت و اقتدار کشور، سیاست‌گذاران و کارگزاران سیاست خارجی نوعی بازی برد - برد را برای مردم و نظام سیاسی به ارمغان آورند (دهشیری، ۱۳۹۲).

متنوع سازی سبد دیپلماسی

در جهان امروز اتحادهای راهبردی و بلوک سازی‌های نظامی و امنیتی دچار فرسایش شده است، روابط از سطح ساختاری^۱ به کارکردی^۲ تغییر جهت یافته است و شراکت‌ها از حالت ملموس و صرفاً نظامی و امنیتی به ناملموس، ژله‌ای، چندسویه و چندبعدی تغییر شکل یافته است. حتی می‌توان اذعان داشت که مناسبات دوجانبه جنبه موضوعی، موردی و موقتی یافته است و شراکت‌ها بر اساس مزیت نسبی و در زمینه خاص تعریف می‌شوند. در این ره‌گذر، با توجه به اینکه نظم جهانی در حال چندبعدی شدن، چندجهان‌بودگی و چندهم‌سویی است، در دوران گذار در روابط بین‌الملل و پیش‌بینی‌ناپذیری رفتارهای کنش‌گران بین‌المللی و مواجهه با ریسک‌های متعدد در نظام جهانی، لزوم اتخاذ سیاست‌های احتیاط‌آمیز و تنوع سازی فراگیر^۳ در سبد سیاست خارجی احساس می‌شود. این رویکرد، امکان اتخاذ هم‌زمان سیاست متنوع‌سازی^۴، چندهم‌سویی^۵، مصون‌سازی یا پرچین‌سازی^۶ در سیاست‌عملی در عین اتخاذ سیاست عدم تعهد^۷ یا بی‌طرفی در سیاست اعلامی را فراهم می‌آورد تا مانع از انزواگرایی ناخواسته شود. به‌علاوه، امکان تشکیل چندجانبه‌گرایی‌های کوچک^۸ در حوزه‌های موضوعی محدود و پیوند آن با چندجانبه‌گرایی^۹ در قالب را فراهم می‌سازد.

1. Structural

2. Functional

3. Inclusive Diversification

4. Diversification

5. Multi-alignment

6. Hedging policy

7. Non-alignment

8. Minilateralism

9. Multi-minilateralism

سیاست مصون‌سازی و متنوع‌سازی با ترکیبی از عناصر همکاری و تقابل و با تأکید بر لزوم مصون‌سازی در شرایط ابهام و عدم قطعیت و کاهش میزان ریسک‌پذیری و لزوم اجتناب از ریسک‌های نامطمئن در سیاست خارجی از ره‌گذر موازنه‌سازی و حفظ تعادل و توازن قدرت با همکاری هم‌زمان با چند قدرت بزرگ، بر لزوم اتخاذ رویکرد خاکستری با پرهیز از رویکرد صفر و صدی تأکید می‌ورزد. این رویکرد از آن روست که امواج سیاست بین‌الملل گاهی بالا و گاهی به سمت پایین در حرکت است. لذا کشورها باید متناسب با تغییرات و تحولات در سیاست بین‌الملل رویکردهای محتاطانه اتخاذ کنند و از تعهدات سخت و غیرقابل برگشت در برابر قدرت‌های بزرگ اجتناب ورزند. در عمل، مصون‌سازی زمانی اتفاق می‌افتد که یک کشور کوچک به‌طور هم‌زمان با دو قدرت بزرگ همکاری می‌کند و در نتیجه توازن قوا ایجاد می‌شود، یا زمانی که یک کشور کوچک رابطه خود را با یک قدرت بزرگ با اندازه‌گیری رابطه خود با قدرت دیگر تنظیم می‌کند، لذا به جای رویکرد دوگانه موازنه‌سازی یا "همراهی"^۱ با قدرت برتر (روابط حفاظتی با قدرت هژمون) سیاست متنوع‌سازی را دنبال می‌کند که تلاشی مبتنی بر نافرمانی غیرمستقیم و کم‌حاشیه برای کاهش ریسک در شرایط استراتژیک نامشخص به‌شمار می‌آید. سیاست مصون‌سازی با سه ویژگی تعریف می‌شود: (الف) اجتناب از جانب‌داری با تأکید بر عدم تعهد؛ (ب) پیگیری اقدامات متناقض گونه برای جبران خطرات متعدد و ابراز نشانه‌هایی دال بر هم احترام و خشنودسازی و هم سرپیچی و نارضایتی؛ و (ج) تمایل به تنوع بخشیدن به سبد دیپلماسی و ارتباطات راهبردی با باز نگه داشتن گزینه‌ها و اتخاذ سیاست ژله‌ای با اتخاذ یک مدل دوسطحی، در شرایط عدم قطعیت، با هدف محدود کردن ریسک و خنثی کردن خطر هرگونه حرکت نامطلوب در سیاست خارجی. این رویکرد پویا فرصت تنوع بخشی و توازن بخشی متناسب و اجتناب از ورود به میدان رقابت‌های استراتژیک قدرت‌های بزرگ و در عین حال زمینه لابی‌گری و شبکه‌سازی و روایت‌پردازی و کنش‌گری‌های مشهود و استفاده از هر فرصتی برای پیشبرد منافع چندوجهی را ایجاد می‌کند. اتخاذ چنین رویکرد عمل-گرایانه از سوی قدرت‌های نوظهور، آن‌ها را از افتادن در تله‌ها یا دام‌های قدرت‌های بزرگ^۲، درگیر شدن در دام قطبی‌سازی^۳ یا خطرات دوگانه رها شدن و به دام افتادن یا دوگانه سیاه

1. Bandwagoning

2. Entrapment

3. Polarization

و سفید (استقلال و واگرایی یا هم‌گرایی و وابستگی) و سرانجام "به حاشیه رانده شدن"^۱ مصون می‌سازد (Ciorciari & Haacke, 2019: 367-374).

بدین ترتیب، در فضای پیچیده کوانتومی و به دلیل عدم تقارن زیاد قدرت، مقتضی است رویکرد طیفی جایگزین رویکردهای صفر و صدی شود و تلفیق و ترکیب پدیده‌های به ظاهر متضاد جایگزین دوگانه‌سازی‌های تصنعی گردد و بر قاعده بازی در منطقه خاکستری یعنی منطقه بین سیاه و سفید یا جنگ و صلح اهتمام شود؛ زیرا برای کشورهای که از نظم بین‌الملل موجود به هر شکلی ناراضی هستند، الزام ایجاد نمی‌کند که وارد معادلات منازعه‌آمیز یا پرهزینه شوند، بلکه آنان را به اتخاذ راهبردهای احتیاطی و تنوع شراکت‌ها و پیگیری دیپلماسی و مشورت به جای رویارویی سوق می‌دهد. به عبارت دیگر، در شرایط سیالیّت و نبود برداشت‌های واضح از حامیان و تهدیدکنندگان اصلی و یا ملاحظه شرکای ناکافی و نامطمئن، دولت‌ها درصدد برمی‌آیند تا با تحلیلی جامع و چندوجهی و بر اساس انتخاب منطقی حکمت و بصیرت ترکیبی به هم‌سویی‌های چندلایه و چندمسیره و اقدامات مرحله‌ای بر اساس پازل تحولات مبادرت ورزند تا از هرگونه چرخه معیوب قطب‌بندی اجتناب ورزند. دیپلماسی کوانتومی اقتضای فعالیت در فضای خاکستری را دارد و موجبات انعطاف‌پذیری تاکتیکی را در عین عدم عقب‌نشینی راهبردی فراهم می‌آورد. این رویکرد ماهرانه، آونگی، زیگزاگی و پاندول‌وار، زمینه تطبیق‌پذیری کشورها با شرایط را برای مدیریت مناقشات و بحران‌ها در عین تقویت اهداف راهبردی فراهم می‌آورد. با توجه به نظریه هدلی بال در «مکتب انگلیسی»، می‌توان با تجدیدنظرطلبی، با ترجیح «عدالت بر نظم مستقر»؛ نظم موجود را به چالش کشید و از سوی دیگر با اتخاذ رویکرد صلح‌طلبانه، بر اهمیت ثبات تأکید ورزید و مخالفت خود را با بی‌ثباتی و جنگ اعلام داشت.

در این ره‌گذر، جمهوری اسلامی ایران می‌تواند به‌عنوان «بازیگر تجدیدنظرطلب صلح‌طلب» و یا «واقع‌گرای ارزش‌محور»، بین تجدیدنظرطلبی و صلح‌طلبی توازن و تناسب برقرار سازد و ضمن تأکید بر جهان‌شمولی ایده‌ها و هنجارها و قواعد عامه مقبول جهانی، بر نسبت منافع و اقدامات متناسب با واقعیت‌های تجربی و اقتضائات و شرایط زمانی و مکانی تأکید کند و از ره‌گذر عقلانیت اقتضائی نسبت به ساختار فضای دیالکتیک به تأثیرگذاری عملی سیاست خارجی در جهان واقعی اهتمام ورزد. به عبارت دیگر، بر اساس آموزه‌های اسلامی علاوه بر هدف روش و شیوه دستیابی به هدف نیز حائز اهمیت است به گونه‌ای که

^۱. Marginalization

نمی‌توان از هر وسیله‌ای برای دستیابی به پیروزی بهره جست؛ زیرا در آموزه‌های دینی نیز علاوه بر هدف، راه دستیابی به هدف حائز اهمیت است. این بدان معناست که در عین اهتمام به عقلانیت غایی و هنجاری در تصمیم‌گیری‌ها، اهتمام به عقلانیت ابزاری به معنای محاسبه هزینه - فایده و اتخاذ سودمندترین، کم‌خطرترین، کوتاه‌ترین و مناسب‌ترین مسیر برای دستیابی به هدف نیز اهمیت ویژه دارد. این رویکرد متوازن، موجب دادن محتوای ایجابی به سیاست خارجی و اجتناب از اتخاذ رویکردهای رادیکال و افراطی وابستگی یک-سویه یا انزوگرایی خودخواسته می‌شود. بدین ترتیب، کاربست جهان‌شمولی نسبی در عرصه سیاست خارجی آن را به سوی عقلانیت موسع رهنمون می‌سازد، به گونه‌ای که عقلانیت معرفتی، هنجاری و ابزاری هم‌راستا می‌گردند. این رویکرد با شاخص‌هایی از قبیل: هدف-مندی در سیاست خارجی در راستای منافع ملی و اهداف آرمانی، شناخت متعادل از وقایع، محاسبه‌پذیری و پیش‌بینی‌پذیری و ارزیابی دقیق پیامدها و اثرات کوتاه مدت و بلندمدت سیاست‌ها، انعطاف‌پذیری و تطبیق‌پذیری سیاست‌ها هماهنگ با تغییرات، و سرانجام سنجش کارآیی سیاست‌ها، قابل ارزیابی است.

تناسب و توازن بین دوگانه‌های به ظاهر متناقض

جهان‌شمولی نسبی در سیاست خارجی اقتضای آن را دارد که بتوان بین دوگانه‌های به ظاهر متناقض سازگاری ایجاد کرد، به نحوی که «آرمان‌خواهی واقع‌بینانه»، از رهگذر ترکیب آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی، «برون‌گرایی درون‌زا» از رهگذر تلفیق درون‌گرایی و برون‌گرایی، «میان منطقه‌گرایی» و «نومنطقه‌گرایی» با پیوند منطقه‌گرایی و بین‌المللی‌گرایی، و سرانجام «دو - چندجانبه‌گرایی» با تناسب و توازن بین دوجانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی به‌دست آید.

۳-۱- آرمان‌خواهی واقع‌بینانه

چالش میان آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی را می‌توان ناشی از تضاد ظاهری آرمان‌های جهان‌شمول با واقعیات نسبی جهان سیاست دانست. آرمان‌گرایی افاده تلاش برای تحقق ایده امت واحده اسلامی و حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش در سراسر جهان می‌کند و واقع‌گرایی بیان‌گر اتکای صرف به منافع ملی و اهتمام به محدوده جغرافیایی دولت - ملت است. افزون بر این، آرمان‌خواهی با آرمان‌گرایی و واقع‌بینی با واقع‌گرایی تفاوت دارند. آرمان‌خواهی به معنای نوعی نگرش فعالانه برای متناسب‌سازی تحقق آرمان‌ها در آینده با

زمینه‌های عینی و ذهنی کنونی است، در حالی که آرمان‌گرایی نوعی نگرش محض با گرایش تمام عیار برای تحقق آرمان‌هاست. واقع‌بینی لحاظ‌کردن واقعیت‌ها از جمله ماهیت، ساختار و کارکرد نظام بین‌الملل است، اما واقع‌گرایی نوعی رویکرد منفعلانه تسلیم در برابر واقعیت‌هاست. جمهوری اسلامی ایران توانسته است که در گذر زمان و با انباشت تجربیات در فرآیند حرکت تکاملی خود ضمن کاستن از زمینه‌های تضاد بین واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی، نوعی تلفیق، تلائم و هم‌گرایی بین دو رویکرد مزبور بر اساس مدل بومی برقرار سازد که از آن به «آرمان‌خواهی واقع‌بینانه» به معنای «رو به آرمان داشتن و واقعیات را لحاظ کردن» تعبیر می‌شود. به عبارت دیگر، هماهنگ‌سازی و هم‌تکمیلی این دو رویکرد در بستر زمان ناشی از ثبات و تداوم در پای‌بندی به آرمان‌ها و اصول انقلاب اسلامی در عین اهتمام به انعطاف دیپلماتیک متناسب با مقتضیات محیطی و شرایط متحول منطقه‌ای و بین‌المللی بوده است (دهشیری، ۱۳۷۸ - ب: ۳۲۹).

بدین ترتیب، برقراری توازن بین آرمان‌خواهی و واقع‌بینی بر اساس رویکرد طولی به منافع ملی و اهداف آرمانی قابل تفسیر است؛ زیرا «آرمان‌خواهی واقع‌بینانه» معتقد است که آرمان‌ها و واقعیات‌ها در طول هم و نه در عرض یکدیگر قرار دارند. قرار گرفتن منافع ملی و اهداف آرمانی در طول یکدیگر به معنای آن است که به‌منظور رسیدن به اهداف مد نظر، مراحل کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت را در نظر می‌گیریم. اهداف کوتاه‌مدت مشتمل بر هدف‌های حیاتی و اولیه هستند که بقاء، تمامیت ارضی، تحکیم استقلال، امنیت ملی و نیز حفظ نظام و ساختار حکومتی و فرهنگ و ارزش‌های اسلامی کشور را شامل می‌شود. اهداف میان‌مدت به شکوفایی و رونق اقتصادی، توسعه همکاری‌های تجاری در عرصه‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و برخورداری از نقشی منطقه‌ای با هدف تبدیل شدن به قدرت منطقه‌ای الهام بخش مرتبط است (رک: سند چشم‌انداز جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴). اهداف بلندمدت به تلاش برای تشکیل امت واحده جهانی، سعادت جامعه بشری، تحقق عدالت فراگیر و نیز اتخاذ سیاست‌های بیداری‌بخش و آگاه‌ساز باز می‌گردد (رک: مقدمه و اصل ۱۱ قانون اساسی، همچنین: محمدی، ۱۳۸۹: ۴۲ - ۴۱).

نظر به این‌که اهداف کوتاه‌مدت و میان‌مدت بر اساس شرایط و مقتضیات زمان و مکان تعریف می‌شوند، لازمه توجه به اهداف بلندمدت، تحقق اهداف کوتاه و میان‌مدت است (قوام، ۱۳۸۴: ۱۱۵ - ۱۱۳). در این صورت، الهام‌بخشی در عرصه منطقه‌ای و تقویت دیپلماسی حمایت از مقاومت نه تنها با منافع ملی در تضاد نیست، بلکه تقویت‌کننده آن

خواهد بود؛ از آن جهت که می‌تواند در دراز مدت به تأمین منافع راهبردی منجر شود. براساس قاعدهٔ «المیسور لاتسقط بالمعسور» یا یا قاعده «ما لایدرک کله لایترک جله»، می‌توان گفت آن‌چه که در استطاعت مکلف باشد، باید انجام شود (رک: الاصفهانی، ج ۲، ۱۳۷۴: ۷۰۴ - ۷۰۳). بنابراین، اگر نتوانیم از تمامی نهضت‌ها حمایت کنیم، حداقل در حد توان و به صورت گزینشی پشتیبانی به‌عمل خواهد آمد. البته براساس قاعدهٔ «لاقریب یمنع الأبعد»^۱، حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش که در مناطق پیرامونی کشورمان قرار دارند، در اولویت قرار دارد.

نظریه «آرمان‌خواهی واقع‌بینانه» که به معنای «وحدت ارزش در عین کثرت روش‌ها» یا «تداوم در عین تغییر» است (دهشیری، ۱۳۷۸ - ب: ۳۳۵)؛ آرمان‌گرایی را مقید به دو قاعدهٔ وسع^۲ (انجام عمل در حد استطاعت) و تدرج (انجام تدریجی امور) می‌کند. این رویکرد در جست‌وجوی برقراری تناسب و توازن بین مواضع آرمان‌گرایانه و واقع‌گرایانه از ره‌گذر مشروط کردن انتقال از یک مرحله به مرحله بعد، به عواملی از قبیل توان‌مندی‌ها و ظرفیت‌های ملی است (رک: دهقانی فیروز آبادی، ۱۳۹۱: ۱۹۳). در این نظریه، به نوعی آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی در طول یکدیگر و در هم تنیده‌اند. بر این مینا، در درون منافع ملی، یکی از اهداف آرمان‌گرایانه یا واقع‌بینانه براساس قاعدهٔ اهم و مهم^۳ ترجیح داده می‌شود؛ براین اساس، منافع ملی شامل چهار جنبهٔ منافع حیاتی^۴ مانند دسترسی به آب‌های آزاد بین‌المللی، منافع اولیه^۵ مانند امنیت و استقلال، منافع ثانویه^۶ مانند توسعه، رفاه و ارتباطات منطقه‌ای و آرمانی^۷ مانند الهام‌بخشی می‌شود.

۳-۲- برون‌گرایی درون‌زا

یکی دیگر از دوگانه‌های به‌ظاهر متناقض در سیاست خارجی دوگانه درون‌گرایی^۸ و برون‌گرایی^۹ است. درون‌گرایی بیانگر خاص‌گرایی و برون‌گرایی به معنای عام‌گرایی در

^۱. یعنی این‌که، نزدیک‌تر، دورتر را محروم می‌کند. مبنای این قاعده آیه ۸ سوره مبارکه انفال و آیه ۶ سوره مبارکه احزاب است.

^۲. مبنای این قاعده آیه ۲۸۶ سوره مبارکه بقره (لا یكلف ا... نفسا الا وسعها) می‌باشد.

^۳. این قاعده به معنای تقدم حکم مهم‌تر بر حکم مهم در موردی است که بین دو حکم (مهم و مهم‌تر) تراحم وجود دارد.

^۴. Vital Interests

^۵. Core Interests

^۶. Secondary Interests

^۷. Ideal interests

^۸. Introversionism

^۹. Extraversionism

سیاست خارجی است. «درون‌گرایی» که با راهبرد «انزوا طلبی»^۱ هم‌پوشی قابل توجهی دارد (سیف زاده، ۱۳۸۹: ۳۷۵)، بیشتر ناظر به ترجیح درون بر برون یا اولویت‌بخشی به حفظ ساختارهای سیاسی و اقتصادی داخلی از دست‌اندازی‌های بیگانگان است. درون‌گرایی، در معنای سلبی، به معنای فروخزیدن کشور در لاک خود و اتکای انحصاری به منابع و امکانات و ظرفیت‌های داخلی به دلیل اراده جلوگیری از بهره‌کشی کشور توسط قدرت‌های استعماری است. درون‌گرایان معتقدند که باید از تعامل با جهان خارج خودداری کرد تا به خودبستگی^۲ رسید. این رویکرد عملاً به نوعی انزوای اقتصادی و «اقتصاد ریاضتی» منجر می‌شود. درون‌گرایی در معنای سلبی آن به معنای بسته شدن مرزها، قطع روابط با دنیای بیرون و نفی تعامل با جهان خارج است (Renouvin, 1991: 442-444)

در مقابل، برون‌گرایی معتقد به تعامل همه‌جانبه با جهان خارج است. در این زمینه، برون‌گرایان خواستار گشودگی یا انفتاح مرزهای اقتصادی کشور به سوی خارج هستند. گاه این سیاست، جنبه بسط محور دارد؛ یعنی برگسترش ایدئولوژی و صدور عقاید یا بر تهاجم به سرزمین کشوری دیگر به طور قهر آمیز استوار می‌باشد (Handel, 1981:44). گاه برون‌گرایی بر گفتمان رشد محور استوار است؛ بدین معنا که برقراری روابط با جهان خارج و اتخاذ «سیاست انفتاح» در بعد سیاسی و «سیاست درهای باز»^۳ در بعد تجاری، موجب ارتقای جایگاه آن کشور از طریق تحکیم پیوند سیاسی و حضور فعال و مؤثر آن کشور در صحنه بین‌المللی و معادلات جهانی می‌شود. حضور و مشارکت در مراکز تصمیم‌گیری بین‌المللی و همکاری و تعامل با دیگر کشورها در دهکده جهانی، موجبات نیل به اهداف ملی براساس احترام متقابل، رعایت ارزش‌های انسانی و مداخله نکردن در امور داخلی دیگر کشورها را فراهم می‌آورد. همچنین، اتخاذ سیاست درهای باز، موجب به حداکثر رساندن تعاملات تجاری و بازرگانی با جهان خارج، افزایش مرادوات اقتصادی، اهتمام به بهره‌گیری از فن‌آوری دیگر کشورها در جهان و وابستگی متقابل می‌شود (دهشیری، ۱۳۷۸ - الف: ۱۳). در این زمینه، نظریه‌های مخالف، چنین استدلال می‌کنند که رویکرد سیاست درهای باز، عملاً منجر به ورود کالاهای تجملاتی و تسخیر بازارهای کشور توسط قدرت‌های اقتصادی و نهایتاً منجر به مداخله پنهان بیگانگان در امور اقتصادی کشور می‌شود (ساعی، ۱۳۸۹: ۱۶۳ - ۱۶۲).

1. isolationism

2. Autarky

3. open door policy

در این زمینه، مقام معظم رهبری با مطرح کردن ابتکار «اقتصاد مقاومتی» به معنای «برون‌گرایی درون‌زا و دانش بنیان»، عملاً راهکار ترکیب درون‌گرایی و برون‌گرایی را مطرح نموده‌اند. بر این اساس، برای پیشبرد اهداف انقلاب ابتدا باید بنیه اقتصادی درونی کشور را با تولید کالای ایرانی تقویت کرد تا بر اساس درون‌زایی بتوان به برون‌گرایی به معنای برقراری تعامل سازنده به‌عنوان شریک برابر با جهان خارج اقدام کرد. منظور از رویکرد درون‌زا در اقتصاد مقاومتی، بهره‌برداری حداکثری و بهره‌وری بالا از ظرفیت‌ها و مزیت‌های درونی اقتصاد ایران و عوامل اصلی ثبات و رشد اقتصادی با منشأ داخلی است که عوامل ثبات‌ساز اقتصاد در سایه رویکرد درون‌زا باید در داخل کشور کنترل شود. از نظر ایشان، «اقتصاد درون‌زا» از دل ظرفیت‌های خود کشور و مردم می‌جوشد و با درون‌گرایی تفاوت دارد و به این معنا نیست که اقتصاد کشور محصور و محدود شود. ایشان در مورد «برون‌گرایی اقتصاد»، بر این باورند که اقتصاد ایران با اقتصادهای جهانی تعامل دارد، از امکانات آن‌ها استفاده می‌کند و البته با قدرت با اقتصاد کشورهای دیگر مواجه می‌شود. به‌خصوص این‌که اقتصاد مقاومتی، اقتصاد دانش بنیان است و از پیشرفت‌های علمی سایر کشورها استفاده می‌کند (آیت اله خامنه‌ای، ۱۳۹۳/۰۱/۰۱؛ ۱۳۹۳/۰۲/۲۳).

۳-۳- نومنطقه‌گرایی و میان منطقه‌گرایی

یکی دیگر از دوگانه‌های بظاهر متناقض در سیاست خارجی دوگانه منطقه‌گرایی و بین‌المللی‌گرایی است. منطقه‌گرایان رویکردهای خاص‌گرایانه را ترجیح می‌دهند، در حالی که بین‌المللی‌گرایان رویکردهای عام و جهان‌شمول را مورد تأکید قرار می‌دهند. نظریه جهان‌شمولی نسبی بر این باور است که در میانه این دو طیف می‌توان با تکیه بر میان‌منطقه‌گرایی و نومنطقه‌گرایی نوعی سازش بین این دو رویکرد تناقض‌نما برقرار ساخت. در حالی که منطقه‌گرایان بر لزوم هم‌گرایی درون منطقه‌ای، تنش‌زدایی، تثبیت محیط امنیتی و فضای پیرامونی تقویت روابط با کشورهای همسایه تأکید دارند، فرامنطقه‌گرایان یا بین‌المللی‌گرایان معتقد به لزوم تعامل با محیط فرامنطقه‌ای به دلیل بروز تنش در فضای «ناهمگن»^۱ منطقه‌ای هستند. جمهوری اسلامی ایران راه‌حل فائق آمدن بر پارادوکس منطقه‌گرایی و فرامنطقه‌گرایی را در گرایش به نومنطقه‌گرایی و میان‌منطقه‌گرایی می‌داند. این مهم نیازمند توسعه دایره محیط امنیتی ایران است؛ به گونه‌ای که سیستم امنیتی ایران

^۱. Heterogeneous

محدود به منطقه خلیج فارس نشود، بلکه علاوه بر برقراری پیوند بین دو زیرسیستم خلیج فارس و اقیانوس هند، بر نقش آفرینی ایران در غرب آسیا تأکید کند. سیاست تنوع بخشی و ارتباط گیری با بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، شرایطی جدید و فرصتی مطلوب را در اختیار کشورمان قرار می‌دهد.

در این زمینه، عضویت جمهوری اسلامی ایران در سازمان همکاری شانگهای^۱ و بریکس و عضویت ناظر در سارک^۲ می‌تواند ظرفیت نومنطقه‌گرایی ایران را افزایش دهد. افزون بر این، گسترش همکاری با نهادهایی چون آ.سه.آن، مانند امضای پیمان مودت و همکاری جنوب شرق آسیا موسوم به (تاک) در سال ۲۰۱۸،^۳ عضویت در اتحادیه همکاری‌های منطقه‌ای حاشیه اقیانوس هند^۴ موسوم به ابتکار حاشیه اقیانوس هند (از مارس ۱۹۹۹)، تحکیم بنیادهای مجمع گفت‌وگوی همکاری آسیا (ACD) و تقویت جایگاه کریدوری ایران در چارچوب ره‌گذر شمال - جنوب در زمره ابتکارات نومنطقه‌گرایانه کشور به‌شمار می‌رود. سیاست نومنطقه‌گرایانه جمهوری اسلامی ایران بر این اصل استوار است که در عین توجه به تعامل با قدرت‌های جهانی و متنوع سازی مناسبات فرامنطقه‌ای، نباید حیطة منطقه‌ای را فراموش کرد (دهشیری و رضایی جعفری، ۱۳۹۳: ۲۲۶ - ۱۹۱).

ابتکارات مزبور، موجبات ارتقای قدرت مانور ایران را با تأثیرگذاری بر فرایند تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری در این سازمان‌ها و نیز گره زدن محیط امنیّت منطقه‌ای به امنیّت مناطق پیرامونی و هم‌جوار فراهم آورده است. در واقع، ایران درصدد آن است که با برقراری پیوند بین شمال با جنوب و شرق با غرب از موقعیت ترانزیتی و ژئوپلیتیکی لولاگونه خود بهره‌برداری کند تا از ره‌گذر نمایش قدرت و برقراری پیوند نهادی، هم کشورهای منطقه دریابند که مقیاس قدرت جمهوری اسلامی ایران به محیط منطقه‌ای محدود نمی‌شود و هم بازیگران فرامنطقه‌ای به نقش اجتناب ناپذیر و ثبات بخش ایران به‌عنوان قدرت منطقه‌ای اذعان و اتکا نمایند.

1. The Shanghai Cooperation Organisation, http://eng.sectsc.org/about_sco/2017/01/09

2. South Asian Association For Regional Cooperation, RELATIONS WITH OBSERVERS, http://saarc-sec.org/external_relations/details/relations-with-observers

۳. «تاک»، آغاز راهی نو برای ایران، گزارش مریم شفیعی، ایرنا، ۰۷ مرداد/۱۳۹۷،

<http://www.irna.ir/fa/News/82985045>

4. Indian Ocean Rim-Association for Regional Cooperation (IOR-ARC), October 16, 2012, Available at: <https://mea.gov.in/in-focus-article.htm?20707/Indian+Ocean+Rim+Association+for+Regional+Cooperation+IORARC>

۳-۴- دو - چندجانبه‌گرایی

یکی از تناقض‌نماهایی که جمهوری اسلامی ایران در صدد رفع آن برآمده است، برقراری توازن و تناسب بین دوجانبه‌گرایی^۱ و چندجانبه‌گرایی^۲ است. دوجانبه‌گرایی بر رویکردی خاص‌گرایانه استوار است که بر برقراری مناسبات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی - اجتماعی بین دو دولت تأکید می‌کند، در حالی که چندجانبه‌گرایی رویکردی بین‌المللی‌گرا دارد و تلاش دارد تا با تکیه بر ارزش‌های حقوق بین‌الملل زمینه کاهش تنش و برقراری صلح در عرصه بین‌المللی را مهیا سازد. دوجانبه‌گرایی با تمرکز بر روابط دوجانبه با سایر کشورها خواستار حل‌وفصل مسائل و مشکلات سیاسی و اقتصادی از ره‌گذر تحکیم مناسبات متقابل و مانور بر اساس پیوند موضوعی (Issue Linkage) است، اما چندجانبه‌گرایی نوعی همکاری ارادی در چارچوب سازمان‌های بین‌المللی و جست‌وجوی اقدام جمعی در جهت یافتن راه‌حل‌های مشترک برای مشکلات بشری به‌شمار می‌رود. نظر به این‌که نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی چندجانبه‌توان هنجارسازی و تأثیرگذاری در محیط بین‌المللی دارند، دولت‌ملت‌ها اکنون می‌کوشند تا اهدافشان را از طریق ترکیبی به دقت متوازن از همکاری و رقابت به دست آورند و به رژیم‌ها و هنجارهای بین‌المللی پای‌بند باشند (ظریف و سجادی‌پور، ۱۳۸۹، ج ۱: ۵۰ - ۴۲).

دولت‌ها زمانی به چندجانبه‌گرایی روی می‌آورند که متمایل به مشارکت در هنجارسازی باشند (ظریف و سجادی‌پور، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۸۰ - ۱۹۰؛ Tago, 2017: 7-8). بدین ترتیب، جمهوری اسلامی ایران با نقش‌آفرینی فزاینده در سازمان‌های بین‌المللی از جمله سازمان ملل متحد خواستار آن است که در فرایند تدوین و تکوین کنوانسیون‌های بین‌المللی و ایجاد هنجارهای جدید جهانی مشارکت داشته باشد. به‌طور ویژه، چندجانبه‌گرایی متأثر از موازین هنجاری است، لذا دولت‌ها تمایل دارند به ترتیبات چندجانبه‌ای بپیوندند که قبلاً مشابه آن را پذیرفته‌اند. همچنین دولت‌ها تمایل دارند چندجانبه‌گرایی را مدیریت کنند یا دست کم بر آن تأثیر گذارند (Hollway and koskinen, 2016: 315-332; Tago, 2017: 7-12). در این فرایند، ایران می‌تواند از تریبون سازمان‌های بین‌المللی برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی بین‌المللی بهره برداری کند و بر اساس قاعده الزام^۳ به احقاق حقوق خود بر اساس معاهدات و کنوانسیون‌های منعقد شده از سوی قدرت‌های بزرگ مبادرت ورزد.

1. Bilateralism

2. Multilateralism

۳. قاعده الزام، عبارت است از «الزموهم بما الزموا به انفسهم» یعنی آنان (غیر شیعیان) را به آن چه خود را به آن ملزم نموده‌اند، پای‌بند سازید. بر اساس این قاعده، نسبت به اشخاصی که خود را به قوانین و هنجارهایی بدان ملزم کرده‌اند، می‌توان در اجرای آن احکام ملزم نمود (رک: لطفی، ۱۳۹۰: ۲۲۴-۲۱۱).

برقراری ترکیب و پیوند بین دوجانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی نیازمند هماهنگ‌سازی مناسبات دوجانبه و چندجانبه است. تأثیر و تأثر دوجانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی در چارچوب دو - چندجانبه‌گرایی به‌گونه‌ای است که از یک‌سو مدیریت روابط دوجانبه بر چندجانبه‌گرایی دولت‌ها تأثیر ایجابی می‌گذارد و از سوی دیگر تحول نظام چندجانبه نیروهای جدیدی را ایجاد می‌کند که مدیریت روابط دوجانبه را شکل می‌دهد (Smith and Xie, 2009: 167-185). اقلمداد کردن دوجانبه‌گرایی به عنوان مسیری برای تقویت چندجانبه‌گرایی و برسازی و باز معماری مناسبات دوجانبه بر پایه چندجانبه‌گرایی و نیز هم‌سوسازی مذاکرات دوجانبه و چندجانبه، موجبات ارتقای توان عملیاتی دستگاه سیاست خارجی به‌صورت شبکه‌ای را فراهم می‌آورد.

نتیجه‌گیری

با عنایت به آن‌چه گذشت، می‌توان دریافت که نظریه جهان‌شمولی نسبی این قابلیت را دارد که در عرصه سیاست خارجی بین دیدگاه‌های به ظاهر متضاد هم‌گونی برقرار سازد، از آن لحاظ که بر فضاهاى بینابینی با رویکرد طیفی به روابط بین‌الملل و پرهیز از دوگانه‌سازی تأکید دارد. این رویکرد موجب توازن و تناسب بین آرمان‌ها و واقعیت‌ها در چارچوب آرمان-خواهی واقع‌بینانه، تعادل میان درون‌گرایی و برون‌گرایی و اتخاذ راهبرد توأمان و اگرای (Divergence) و هم‌گرایی (Convergence) در چارچوب وا - هم‌گرایی حکیمانه و تعامل-گرایی عزت‌مندانه، تعادل بخشی در توسعه روابط با بلوک شرق و غرب با ترمیم پل‌های ارتباطی با جهان و پشت‌گرمی به جنوب جهانی و در عین حال پرهیز از غرب‌ستیزی یا شرق‌گریزی در عین اتخاذ سیاست تعامل انتقادی با شرق و غرب می‌شود. نظریه جهان-شمولی نسبی با تکیه بر اصل تناسب و تدرج در تحقق اهداف و اجرای برنامه‌ها، امکان برقراری تناسب بین تداوم و تغییر در سیاست خارجی با عنایت به ماهیت تکاملی، ارتقایی، پلکانی، زنجیره‌ای و تدریجی سیاست خارجی را فراهم می‌آورد.

در این ره‌گذر، «بلوغ ژئوپلیتیک» ایران در عرصه سیاست خارجی چندبدراری با خروج از دوگانه‌های موجود و برقراری پیوند و نلائم میان آن‌ها با تکیه بر منطق ایجاد «تعادل» و درک پویایی‌های محیطی نشان از اهتمام به «موازنه‌گری نرم» و بازآرایی شعار «نه شرقی، نه غربی» بر اساس «تکاپوهای موازنه‌ساز بین‌المللی» (بدون ملحق شدن به یکی از اردوگاه‌های رقیب) دارد. همچنین با توجه به این‌که هویت ایرانی مستظهر به انگاره‌های

قوی تمدنی با رویکرد ایجابی در چارچوب دولت تمدنی است (چون در صدد آن نیست که خود را با نفی دیگری اثبات کند)، قادر است بین دوگانه‌هایی مانند «ایران یا اسلام»، «منطقه یا جهان»، «ارتباط یا انزوا»، «پل یا دیوار»، «دوستی یا دشمنی»، «توسعه یا امنیت» و «میدان یا دیپلماسی» آشتی برقرار کند و با توجه به تأکید بر مفهوم «ایران قوی» در عین گسترش تعاملات با کشورهای منطقه در چارچوب مفهوم «منطقه قوی»، حکمت ایرانی مبتنی بر خردورزی و اعتدال با نقش آفرینی در «مناطق خاکستری» را به منصفه ظهور رساند. در این ره‌گذر، مزیت ژئوپلیتیک ایران در اتصال زیر سیستم‌های اقتصادی و کریدوری و سامان دادن به همکاری‌های منطقه‌ای در عین تعامل با اقتصاد جهانی می‌تواند راه را برای اتخاذ سیاست خارجی ثبات‌ساز، متوازن، فراگیر، اثربخش و تعاملی هموار سازد.

منابع و مأخذ

فارسی

- الاصفهانی، محمد حسن (۱۳۷۴)، *نهایة الدرایة فی شرح الکفایة*، ج ۲، قم: موسسه سیدالشهداء (ع).
- برمن، مارشال (۱۳۸۹) *تجربه مدرنیته*، ترجمه مراد فرهادپور، تهران: طرح نو.
- خامنه‌ای، سید علی (۱۳۹۳/۰۱/۰۱)، *بیانات در حرم مطهر رضوی*.
- خامنه‌ای، سید علی (۱۳۹۳/۰۲/۲۳)، *بیانات در دیدار مردم استان ایلام در سالروز ولادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام*.
- دهشیری، محمدرضا (۱۳۷۸ - الف) «درون‌گرایی و برون‌گرایی در سیاست خارجی از دیدگاه امام خمینی». *فصلنامه علمی - پژوهشی دین و ارتباطات*، دانشگاه امام صادق (ع)، شماره ۹، بهار.
- دهشیری، محمدرضا (۱۳۷۸ - ب)، «آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی در سیاست خارجی از دیدگاه امام خمینی»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال سیزدهم، شماره ۲، تابستان.
- دهشیری، محمدرضا (۱۳۸۰ - الف)، «چرخه آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال پانزدهم، شماره ۲، تابستان.
- دهشیری، محمدرضا (۱۳۸۰ - ب)، «چالش‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، *نشریه اندیشه انقلاب اسلامی*، شماره ۱.
- دهشیری، محمدرضا (۱۳۹۴ - الف)، «ضرورت برسازي سیاست خارجی و امنیتی مشترک: اتخاذ راهبرد منسجم»، *همشهری دیپلماتیک*، شماره ۸۸، پاییز.

دهشیری، محمدرضا (۱۳۹۴ - ب)، «پیوند سیاست اعلامی و اعمالی در سیاست خارجی»، همشهری دیپلماتیک، شماره ۸۹، زمستان.

دهشیری، محمدرضا (۱۳۹۴ - ج)، «تحلیلی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: آرمان‌نگری واقع‌بینانه»، همشهری دیپلماتیک، شماره ۸۷، تابستان.

دهشیری، محمدرضا (۱۳۹۶)، انقلاب اسلامی و جهانی‌شدن: از نظریه تا عمل، فصلنامه اندیشه سیاسی در اسلام، شماره ۱۴، زمستان، صص ۴۵ - ۲۷.

دهشیری، محمدرضا (۱۳۹۲)، راه‌کارهای نیل به اهداف کلان سیاست خارجی: تداوم در عین تغییر، همشهری دیپلماتیک، اسفند.

دهشیری، محمدرضا و محسن رضایی جعفری (۱۳۹۳) نومنطقه‌گرایی در سیاست خارجی ایران، فصلنامه سیاست جهانی، دوره ۳، شماره ۲، پیاپی ۲، صص ۲۲۶ - ۱۹۱.

دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۴)، نظریه‌ها و فرانظریه‌ها در روابط بین‌الملل، تهران: نشر مخاطب.

دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۹۱). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: سمت.

ساعی، احمد (۱۳۸۹)، مسائل سیاسی - اقتصادی جهان سوم، تهران: سمت.

سند چشم‌انداز جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴، ابلاغی مقام معظم رهبری، مورخ ۱۳۸۲/۰۸/۱۲

سیف زاده، حسین (۱۳۸۹)، اصول روابط بین‌الملل، تهران: نشر میزان.

ظریف، محمدجواد و محمدکاظم سجادیپور (۱۳۸۹). دیپلماسی چندجانبه: نظریه و عملکرد سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

عمید زنجانی، عباس‌علی (۱۳۷۳)، فقه سیاسی، ج ۲، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مصوب ۱۳۵۸ با اصلاحات مصوب ۱۳۶۸.

قطب، محمد (۱۳۶۰) جاهلیت قرن بیستم، ترجمه صدرالدین بلاغی، تهران: انتشارات امیرکبیر.

قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، چاپ یازدهم، تهران: سمت.

لیتل، دانیل (۱۳۸۸)، تبیین در علوم اجتماعی، ترجمه عبدالکریم سروش: ج ۵، تهران: موسسه فرهنگی صراط.

مجلسی، علامه محمد باقر (۱۳۸۴ق)، بحار الانوار، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

محمدی، منوچهر (۱۳۸۹)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: نشر دادگستر.

نوروزی فیروز، رسول (۱۳۹۷) دولت تمدنی و کنش‌گری در روابط بین‌الملل، فصلنامه علوم سیاسی، دوره ۲۱، شماره ۸۴ - زمستان، صص ۷ - ۳۴.

انگلیسی

Abbasi, Salar (2018-2019), "Egalitarian Multilateralism versus Particularism in Multilevel International Law-Making", The Journal of Transnational Law & Policy, Vol 23, pp. 23-45.

Anderson, Benedict. (1983). Imagined Communities. London: Verso.

- Bradford, Anu & Eric A. Posner (2011) Universal Exceptionalism in International Law, *Harv. International Law Journal*, Vol 52, November 1, Winter.
- Checkel, Jeffrey. (2013). "Theoretical Pluralism in IR: Possibilities and Limits." In *Handbook of International Relations*, 2nd ed., edited by Walter Carlsnaes, Thomas Risse, and Beth Simmons, 220–243, London: Sage.
- Ciorciari, John D. & Jürgen Haacke (2019), "Hedging in International Relations: an Introduction", *International Relations of the Asia-Pacific*, Volume 19, Issue 3, September, pp. 367–374.
- Clarke, G. N. (1995). "Improving the Transition from Basic Efficacy Research to Effectiveness Studies: Methodological Issues and Procedures". *Journal of Consulting and Clinical Psychology*, 63(5), 718–725.
<https://doi.org/10.1037/0022-006X.63.5.718>
- Cox, Robert W. & Michael G. Schechter (2002) *The Political Economy of a Plural World: Critical Reflections on Power, Morals and Civilization*, New York: Routledge.
- Dargan, James (2024) *The Quantum Diplomacy Frontier: Navigating The Promises & Perils*, *The Quantum Insider*, <https://thequantuminsider.com>.
- Della Porta, Donatella and Keating, Michael (2008) *Approaches and Methodologies in the Social Sciences: A Pluralist Perspective*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Der Derian, James (2011), 'Quantum Diplomacy, German-US Relations and the Psychogeography of Berlin', *The Hague Journal of Diplomacy*, 6(3-4): 373–392.
- DIOUF, EL Hadji Tafsir Baba Ndao (2020) Le sens de l'expression "Enracinement et ouverture" dans la pensée esthétique de Léopold Sédar Senghor, *Paradigmes*, n° 07 – janv. Pp. 195-203
- Donnelly, Jack (2007) *The Relative Universality of Human Rights*, *Human Rights Quarterly*, Vol. 29, No. 2
- Donnelly, Jack (2008) *Human Rights: Both Universal and Relative (A reply to Michael Goodhart)*, *Human Rights Quarterly*, Vol. 30, No. 1
- Handel, Michael (1981), *Weak States in the International System*, London: Frank Cass and company limited,
- Hira, Sandew (2023) *Decolonizing The Mind: A guide to Decolonial Theory and practice*, Amrit Publishers.
- Hollway, James and Johan Koskinen. (2016). *Multilevel Bilateralism and Multilateralism* In E. Lazega, & T. Snijders (Eds.), *Multilevel Network Analysis for the Social Sciences: Theory, Methods and Applications* (pp. 315-332). (Methodos Series). (Methodological Prospects in the Social Sciences), vol 12. Springer Nature.
- Holsti, Kalevi J. (2010), *Exceptionalism in American Foreign Policy: Is it Exceptional?* *European Journal of International Relations* 17 (3): 381–404.
- Höne, Katharina (2024) *Quantum diplomacy – Ideas from the other Side of the Looking Glass?*, *Diplo Foundation*, <https://www.diplomacy.edu/blog/quantum-diplomacy-ideas-other-side-looking-glass/>, accessed on 20 October 2024.
- Ignatieff, Michael (2005), *American Exceptionalism and Human Rights*, Princeton University Press.
- Katzenstein, Peter & Rudra Sil (2009) "Eclectic Theorizing in the Study and Practice of International Relations" in Christian Reus-Smit (ed.), *Duncan Snidal*

- (ed.) (2009) *The Oxford Handbook of International Relations*, Chapter 6, pp. 109–130.
- Kedar, Asaf (2007) *Ideal Types as Hermeneutic Concepts*, *Journal of the Philosophy of History* 1 (3): 318–45.
- Martin, Judith N. & Thomas K. Nakayama, (1999) “Thinking Dialectically about Culture and Communication,” *Communication Theory* 9, no. 1 (1999): 1–25.
- McCrisken, Trevor B. (2003). *American Exceptionalism and the Legacy of Vietnam: US Foreign Policy Since 1974*, Basingstoke, UK: Palgrave Macmillan.
- Parsons, T., & Shils, E. A. (1951). *Values, Motives, and Systems of Action*. In T. Parsons, & E. A. Shils (Eds.), *Toward a General Theory of Action*, pp. 247-275. Harper.
- Renouvin, Pierre et Duroselle, Jean – Baptiste (1991), *Introduction à l'histoire des relations internationales*, Paris: Editions Armand Colin.
- Robertson, Ronald (1992), *Globalization, Social Theory and Global Culture*, London: Sage
- Skonieczny, Amy. (2001). “Constructing NAFTA: Myth, Representation, and the Discursive Construction of US Foreign Policy.” *International Studies Quarterly* 45 (3): 433–54.
- Smith, Michael & Huaixian Xie (2009), *Interdependence and Bi-multilateralism in Commercial Relations, The European Union and China*, pp: 167–185
- Tago, Atsushi (2017), "Multilateralism, Bilateralism, and Unilateralism in Foreign Policy", *Oxford Research Encyclopedia of Politics*, DOI: 10.1093/acrefore/9780190228637.013.449
- Teschke, Benno & Can Cemgil (September 2014), “The Dialectic of the Concrete: Reconsidering Dialectic for IR and Foreign Policy Analysis”, *Globalizations* 11(5)
- von Bogdandy, Armin & Sergio Dellavalle (2017) (Chapter 23) “Universalism and Particularism: A Dichotomy to Read Theories in International Order”, in Stefan Kadelbach (ed.) et al. (2017) *System, Order, and International Law: The Early History of International Legal Thought from Machiavelli to Hegel*, Oxford University Press pp. 482–504.